Yu wu

余污

نام های دیگر: Remnants of Filth (بقایای پلیدی)

اثری دیگر از نویسنده رمان محبوب هاسکی و گربه سفیدش شیزون

نویسنده: Meatbun Doesn't Eat Meat

مترجم: sol

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین ادرس ها اون رو دریافت کنین

صلح طلب بودن ما دلیلی بر برخورد ملایم با کپی کار نیست 🔪💔

سایت myanimes.ir

تلگرام @myAnimes

⚠ اخطار: این رمان حاوی صحنه ها و الفاظی هست که برای همه سنین مناسب نیست...

مترجم یا سایت مسئولیتی در قبال محتویات رمان ندارد!

فصل بیست و چهارم

جایزه

و اینچنین، گو مانگ ندانسته به عنوان جایزه جنگ میان دو ارباب برای حل پرونده تعیین شد.

"...." مورونگ لیان بلافاصله جواب نداد. ابتدا با آسودگی چشمانش را چرخاند، سپس به طبقه خالی روبه رویش نگاه کرد و خندید و بدون انکه سرش را برگرداند گفت:"پس، شی-هه جون باید کاملا انتظار درگیری و پایان دوستی با این ارباب رو داشته باشه."

مورونگ لیان نحوه خطاب قرار دادن خودش را تغییر داده بود، بدیهی بود که برای بالا کشیدن رتبه خود در برابر مو شی به خون سلطنتی اش متوسل شده بود[1].

مو شی منتظر فرصتی ماند تا بر او غالب شود، چهره اش همچون یخ سرد و بی احساس بود و هاله ای ترسناک او را در برگرفته بود. سکوت مدتی سالن را فرا گرفت و تا قبل از حرف زدن مو شی هیچ کس دهان باز نکرد.

"اینو یادت باشه. گو مانگ اسرار بسیار زیادی داره و بیشمار خون گردنشه، اما وقتی تحت مراقبت تو بوده، بخاطر خواسته های خودخواهانت گرفتار فاجعه شده."

مو شی مکث کرد، نگاهش همچون تکه های شکسته یخ، سرد و تاریک بود:"من نمیزارم تو این ادمو با خودت ببری. اگر وانگشو-جون هنوز حرفی داره به من بزنه، میشنوم."

"تو-!"

[1] مورونگ لیان فقط داره از موقعیت خودش به عنوان یکی از اقوام سلطنتی برای سرکوب موشی استفاده می کنه. وقتی صحبت از رتبه واقعی در ارتش میشه، مو شی از اون بالاتره.

بین ان دو،یکی از اقوام سلطنتی بود، و دیگری ژنرال ارتش؛ هنگام تلاقی نگاه خیره شان با هم ،برخورد جرقه های دشمنی میان چشمانشان احساس میشد.

صورت مورونگ لیان آنقدر رنگ پریده بود که تقریباً شفاف بنظر میرسید،با به هم خوردن دندانهایش، صورتش هم میلرزید. او مدتی طولانی دندان به هم سایید و ناگهان با صدای بلند خندید "حتما!"

"....."

"تو هنوز جرات داری بگی ازش محافظت نمی کنی؟ تو هنوز جرات داری بگی که ازش متنفری؟" نور در چشمان مورونگ لیان همچون شرابی زهرآلود میدرخشید. ناگهان لبخند بر لبش سفت شد. "مو شی، دقت کردی اونچه که امروز تو به این ارباب گفتی، دقیقاً مثل اون حرفی بود که اون زمان، وقتی شرایط سختی رو میگذروندی، گو مانگ درحالیکه مقابلت ایستاده و ازت محافظت میکرد گفته بود!؟"

مو شی او را با آرامش نگاه کرد، لایه ای نازک از حالتی اسرارآمیز روی صورتش نقش بست.

"تو به هیچ وجه نمیتونی خودتو مجبور کنی تا از گو مانگ متنفر باشی. اگر امروز اونو به تو تحویل بدم، در آینده اتفاق فاجعه باری برای چانگهوا رخ میده!"

"....."

ناگهان، مو شی هم خندید.

لبخند دل نشین او بسیار جذاب و ستایش برانگیز بود، در واقع خیلی زیاد... اما در صورتش احساسی دیده نمیشد.

"تا حالا شده گو مانگ از من محافظت کنه؟ من فقط میدونم زخمی رو سینم گذاشته که ردش هیچ وقت پاک نمیشه. فقط یادمه میخواست من بمیرم."

چرخید و به سمت تخت روی یک زانو نشست، مژگانش اندکی پایین امد.

"اعلیحضرت، در چانگهوا، هیچکس بهتر از من با طلسم ها و شیوه های گو مانگ اشنا نیست. درضمن،سهل انگاری در نظارت وانگشو-جون به فاجعه امروز منجر شد. من از اعلیحضرت تمنا میکنم به من این اجازه رو بدن تا گو مانگو در عمارتم نگه دارم، و نظارت دقیق بر اون رو به من بسپارن."

مورونگ لیان سرش چرخاند و به تندی گفت: "مو شی، چرا بمحض اینکه برگشتی داری تمام تلاشتو میکنی ازش محافظت کنی! چه هدفی داری؟!"

مو شی مورونگ لیان را نادیده گرفت.

امپراطور موضوع را برای مدت کوتاهی بررسی کرد، اما درست زمانی که خواست صحبت کند،کاپیتان گارد سلطنتی از بیرون به طرف در هجوم آورد. بعد از اینکه به طور مختصر اما فوری با خدمتکار صحبت کرد، حالت چهره خدمتکار ناگهان در هم کشیده شد. او با عجله به سمت جلوی سالن امد. "اعلیحضرت، اخبار فوری از داخل شهر!"

امپراطور روی میز کوتاهش کوبید."این دومین حادثه امشبه، چه خبر شده؟"

خدمتکار که رنگ بر چهره نداشت گفت:"یک قتل در فاحشه خانه هونگیان در شمال شهر رخ داده. تقریباً تمام روسپی ها و میهمانان فاحشه خانه مردن، حتی، حتی ارشد یو از عمارت چنگتیان هم..."

"چی؟!"

این خبر مقامات را به یک اندازه شکه کرد.

حتی امپراطور ناگهان از تخت بلند شد، و با چشمانی گشاد گفت:"کار کیه!!"

"مشـ مشخص نیست... وقتی که نگهبانان سلطنتی متوجه شدند مشکلی وجود داره، جنایتکار زودتر فرار کرده بوده، و حتی روی دیوار، روی دیوار کلماتی به جا گذاشته -"

"چه کلماتی؟!"

خدمتکار که هنوز در شوک بود با لکنت پاسخ داد:"این-این بینوای تنها و بیکس مشتاقانه زنها و معشوقه ها را جمع میکند."

"این بینوای تنها و بیکس مشتاقانه زنها و معشوقه ها را جمع میکند؟" امپراطور این را دو بار تکرار کرد و با ناامیدی گفت:"این دیگه چه دری وری ایه- کدوم پیرمرد فاسد مجردی اینو نوشته و بعدشم این همه ادم کشته؟ چی میخواد؟ میخواد ادم بکشه، یا دنبال زناس؟" مکث کرد و سپس خشمیگن تر شد. "سرنخ دیگه ای وجود نداره؟!"

"نه، نه تا این لحظه."

امراطور تکیه کلامش را فریاد زد:"اشغال بدردنخور!"

دوباره بر تخت تکیه زد تا برای لحظه ای ارام شود، با دیدن مو شی و مورونگ لیان مژه هایش لرزید. چنانچه نقشه ای به ذهن امپراطور رسید، نوری ناگهانی در قلبش سوسو زد.

امپراطور اهسته خودش را صاف کرد و گفت: "پرونده گو مانگ رو موقتا متوقف کنید."

گرچه تشکیل پرونده هونگیان در زمان بدی اتفاق افتاده بود، اما در واقع میشد از آن استفاده کرد.هرچه نباشد، بین دو نفری که در مقابل دربار بر سر گو مانگ درگیر بودند، یکی از اقوام سلطنتی و دیگری مقامی مهم بود. رد کردن درخواست هر کدام از انها راه حل مناسبی نبود پس این داستان تازه به امپراطور این امکان را داد تا مشکل را به جای دیگری واگذار کند.

"این کاملا غیرقابل قبوله که چنین جنایت سنگینی بتونه در پایتخت اتفاق بیفته. من به هردوی شما دستور میدم تا فورا راجب این پرونده تحقیق کنید. هر کس اول مقصر اصلی این اتفاق رو بگیره میتونه برای گرفتن گو مانگ پیش من بیاد."

مورونگ لیان گفت:"اگر منظور اعلیحضرت رو درست فهمیده باشم، شما میخواید از گو مانگ به عنوان جایزه استفاده کنید؟"

امپراطور به او نگاه کرد" شما دوتا فقط برای انتقام گرفتن دارید اینجوری جر و بحث میکنید. چرا؟ به اندازه کافی شایسته نیست که به عنوان جایزه قرار بگیره؟"

مورونگ لیان لبخند زد "هست.اما من دارم اینکارو برای انتقام میکنم درحالیکه معلوم نیست شی-هه جون برای چی اینکارو میکنه."

مو شی:"..."

"کافیه، مورونگ لیان. شی-هه جون همیشه رفتار یک مرد شریف و قابل احترام رو داشته. صرفا برای انتقام جویی از روی کینه و دشمنی شخصی، انقدر اتهامات بی

اساس نزن." امپراطور با بی حوصلگی دستش را تکان داد و حرفش را قطع کرد. به گو مانگ که در مرکز ارایش محافظتی عمارت شنونگ در خوابی عمیق فرورفته بود اشاره کرد و گفت: "شی-هه جون، منم مایلم بفهمم بین تو و مورونگ لیان کی صلاحیت بیشتری داره. اگر مخالفتی نداری،ما این مورد رو به این طریق حل و فصل میکنیم."

مو شی موافقت کرد.

"پس، شروع کنید." امپراطور با مهره های در دستش صدای کوتاهی ایجاد کرد. "هر کی برد گو مانگو با خودش میبره."

و اینچنین، گو مانگ ندانسته به عنوان جایزه جنگ میان دو ارباب برای حل پرونده تعیین شد.

مورونگ لیان ارزو داشت که او عذاب بکشد.

در حالیکه که مو شی ارزو داشت که او....

فراموشش کن، نمیدانست اگر واقعاً گو مانگ را به عمارت خود برگرداند، پس از آن چه اتفاقی خواهد افتاد و این چیزی نبود که در ان لحظه باید ذهنش را مشغول میکرد.

مو شی با لباسهای سیاه فرمانده گارد سلطنتی در فاحشه هونگیان دست به سینه ایستاده و بی صدا به خط شکسته و ناخوانایی که با خون نوشته شده بود با دقت نگاه میکرد.

به دستور امپراطور، درمانگران عمارت شنونگ درحال رسیدگی به اجساد فاحشه خانه بودند که به مرگی ناجور و بی معنی دچار شده بودند. در حالیکه او و مورونگ لیان مامور کشف حقیقت و دستگیری مجرم بودند.

"چهل و یک فاحشه، سی و هفت مشتری، و هفت خدمتکار کشته شدن." درمانگر به مو شی گزارش داد: "بعلاوه، بعد از بررسی سوابق متوجه شدیم پنج فاحشه مفقود شدن."

مورونگ لیان که از کناری گوش میداد با شنیدن این گزارش ابرو درهم کشید "مفقود شدن؟"

"بله."

"بعد از کشتن کل ادمای فاحشه خونه، که حتی ارشد یو هم جون سالم به در نبرده ... مطمئناً اون پنج نفر زن فاحشه فرار نکردن و قاتل اونارو را با خودش برده." مورونگ لیان متفکرانه گفت:"چرا قاتل فقط این پنج زن رو با خودش برده؟ یعنی واقعا دزدیدتشون تا همسر و معشوقه هاش بشن؟"

در همین حال،موشی به کنار پله های آغشته به خون، جایی که چند درمانگر درحال رسیدگی به جسد ارشد یو بودند نزدیک شد. انها با دیدن او تعظیم کردند.
"شی-هه جون."

"ممم. آثار سحر بر روی بدن ارشد یو چطوریه؟"

"در جواب شی-هه جون باید بگم که به نظر می رسه طلسم های شیطانی از پادشاهی لیائو باشن، اما کاملا یکسان نیستن. لطفاً به این نگاه کنید."

درمانگر همانطور که صحبت می کرد گوشه ملافه روی جنازه را بالا برد تا مو شی نگاهی بیندازد.

"هر دو چشم بزرگتر یو دراومده و قلبشون هم کنده شده. گوشت زخم هاشون خیلی سریع فاسد شده، به نظر نمی رسه شبیه زخم های ایجاد شده توسط سلاح های معمولی باشد، بیشتر شبیه ... "

مو شی با اخم ادامه داد: "یک شبح بلعنده گوشت."

"بله.این در واقع شبیه به علامت های باقی مانده از یک شبح بلعنده گوشته."

نگاه مو شی ظاهر وحشتناک ارشد یو برانداز کرد. دو حفره چشمانش و هم چنین سوراخ در سینه اش شروع به ترشح مایعی مایل به سیاه کرد.

یک شبح هنگام کشتن معمولاً دیوانه میشد و کنترل خود را از دست میداد. نوشتن *این بینوای تنها و بیکس، مشتاقانه زنها و معشوقه ها را جمع میکند* بر خلاف عمل یک شبح بود.

مو شی همانطور که فکر می کرد، نگاهش اهسته اهسته پایین رفت و روی سینه خونین ارشد یو متوقف شد. "اجساد دیگه هم همینطورن؟"

درمانگر یادداشت های پرونده را ورق زد و سرش را تکان داد"نه، فقط هفده نفر چشم و قلبشون کنده شده."

"اسامی رو نشونم بده."

اولین نامی که به چنین روشی مرده بود ارشد یو بود. مو شی اصلا با اسامی متعاقب آن آشنایی نداشت، گرچه نام چهار یا پنج نفری که شناخت، متعلق به اربابان جوان خاندان های بزرگ بود.

" همه کسایی که قلبشون کنده شده، تهذیبگر بودن؟"

"در حال حاضر نمیتونیم با اطمینان بگیم، اما بر اساس وضعیت فعلی، باید همینطور باشه."

هسته معنوی در قلب یک تهذیبگر ساکن بود و درست بعد از قلب، مردمک چشم بیشترین نیروی معنوی را در خود داشت. برای شبح یا هر چیز غیر طبیعی دیگری، مصرف این دو قسمت واقعاً برای تهذیبگری شان مفید بود.

مو شی سرش را پایین انداخته و زیر لبی با خودش حرف میزد که درست همان لحظه، یکی از سربازان گارد سلطنتی در را هل داد و وارد شد. انقدر با عجله دویده بود که حتی در این روز زمستانی روی پیشانی اش قطرات عرق نشسته بود.
"شی-هه جون! وانگ، وانگ، وانگ-"

چشمان نیمه باریک مورونگ لیان نگاهی به او انداخت و با علاقه خاصی به تمسخر گفت:"چرا پارس میکنی؟ داری با سگ صدا زدن شی-هه جونمون بهش توهین میکنی؟" [۲]

نگهبان اب دهان خود را قورت داد "وانگشو-جون!"

---

[۲] صدای پارس سگ در چینی وانگ وانگه

"..." لبخند مورونگ لیان در همان لحظه محو شد و با خشم گفت،"اول صبر کن اون نفس کوفتیت جا بیاد بعد حرف بزن!"

آن نگهبان با عجله جواب داد:"بله قربان! اطلاعات جدیدی بدستمون رسیده، بعد از وحشیگری گو مانگ،مرز امنیتی ساطع کننده صدا خانه باغ لو می از بین رفت. همینن الان،وقتی سرپرست داشت تعداد افراد خانه باغ رو بررسی میکرد، متـ متوجه شد که یک نفر کمه!"

مورونگ لیان با شوک قدمی به جلو برداشت و یقه لباس نگهبان را گرفت. "چه خبر شده؟ مگه سه بار بررسی و تایید نشده بود که حتی یک نفرم از هرج و مرج برای فرار استفاده نکرده؟ پس چرا الان یک نفر کمه؟!"

قبل از انکه نگهبان بتواند پاسخ دهد، گروهی از سواران چهار نعل از میان شب برفی سوار بر اسبهای خود امدند. انها افراد او بودند که مادام چین، مسئول خانه باغ لو می را میاوردند. مادام چین هنگام پیاده شدن از اسب روی روی زانو افتاد، و درحالیکه به خود میلرزید سر بر زمین فرود اورد "وانگشو-جون این خدمتگزار مستحق مرگه! این خدمتگزار مستحق مرگه!!"

چیزی نمانده بود مورونگ لیان از عصبانیت بیهوش شود. "اگر می خواهی بمیری، بعد از اینکه قضیه رو واضح توضیح دادی بمیر! کوری یا احمق؟ طی سه بررسی قبلی هیچ کس مفقود گزارش نشده بود، پس چرا الان یهو یه نفر کم شده؟ عجله کن حرف بزن!"

"وانگشو-جون منو ببخشن... هق هق، این خدمتگزار اول فقط از فاحشه های مرد و زنان اوازه خوان یادداشت برداشت، و با جزئیات و دقت زیاد چندبار تعداد اونهارو

بررسی کرد و مطمئن شد که همشون هنوز اونجا هستن، اما، این خدمتگزار نمی تونه باور کنه که فراموش کرده ... "

"چیو فراموش کردی؟!"

مادام چین ضجه زد "این خدمتگزار فراموش کرد که هنوز یک آشپز از پا افتاده در اتاق خدمات وجود داشته!"

"آشپز؟" مورونگ لیان یکه خورد.

خانم گریه کرد"بله، حدود یک ماه پیش شما گو مانگ رو زندانی کردید تا به رفتارهای نادرست خودش فکر کنه، و جیره غذاییشو برای تنبیه قطع کردید. وقتی دیگه نتونست گرسنگی رو تحمل کنه، برای سرقت غذا یواشکی به آشپزخانه کوچک رفت که آشپز اونو دید، کتکش زد و سرزنشش کرد و در نهایت آرایش شمشیرو فعال کرد و همه جاش زخمی شد."

"....."

"دکتر گفت که برای بهبود این زخم ها نیازه که حداقل دو سه ماه در بستر بمونه، پس اولش، فکر نمی کردم که کار مشکوکی انجام بده، اما کی می دونست که از مرزهایی که گو مانگ شکسته استفاده میکنه تا فرار، فرار... "

"بی مصرف!"

مورونگ لیان که بر اثر خشم کبود شده بود لگدی در سینه مادام چین کوفت، سپس به او که روی برف غلیظ بر زمین افتاده بود اشاره کرد و با عصبانیت گفت: "میدونی چه مشکل بزرگی درست کردی؟!"

تمام خادمان و فاحشه های خانه باغ لو می اسرا جنگی بودند که نسبت به چونگهوا نفرتی عمیق داشتند. حتی اگر هسته های معنوی آنها قبل از ورود به خانه باغ از بین رفته بود، جادوی هر کشوری نبوغ منحصر به فرد خود را داشت: شایعات حاکی از آن بود که قبلا یک تهذیبگر تاریک از پادشاهی لیائو وجود داشته که توانسته هسته معنوی متلاشی شده خود را دوباره سر هم کند. بنابراین، طلسم های مرزی مختلفی، لایه به لایه، خارج از خانه باغ لو می قرار داده شده بود.

با این حال، طی این وحشیگری، گو مانگ در واقع تمام طلسم های مرزی را نابود کرد. حتی اگر آنها از این خرابی چشم پوشی میکردند، هنوز یک آشپز "ازپا افتاده" وجود داشت که از این فرصت برای فرار استفاده کرده بود و شخص مسئول الان به این موضوع پی برده بود! و فاجعه بارتر این واقعیت بود که مدت کوتاهی پس از فرار این اشپز، یک قتل جدی که در آن قریب به صد نفر کشته شده بود در پایتخت اتفاق افتاده بود -!

اگر امپراتور خواستار پاسخگویی پیرامون این اشتباه میشد، شخص مسئول چه کسی بود؟

باز هم مورونگ لیان!

با فکر به این موضوع، لایه ای قرمز بی اختیار روی صورت رنگ پریده مورونگ لیان ظاهر شد و تصویر مقابل چشمانش به موج درامد.

"گو مانگ...گومانگ..." مورونگ لیان براشفت "این بار چه کار بینظیری انجام دادی!!!"

سرش را چرخاند "منتظر چی هستید؟!! برید پرونده های اون آشپزو بررسی کنید!! گذشتش چیه! چند سالشه! و تک تک اتفاقات زندگیش! حتی اینکه تا حالا با چندتا زن خوابیده! میخوام همشو بدونم، سریع!!!"

"بله! بله!" مادام چین سکندری خوران روی پاهایش ایستاد و سوار بر اسب شد و با عجله آنجا را ترک کرد.

مورونگ لیان با عصبانیت تکانی به استین هایش داد و با قدم هایی محکم به سمت فاحشه خانه هونگیان برگشت.سرش را بلند کرد و با اوقاتی تلخ به نوشته *این بینوای تنها و بیکس مشتاقانه زنها و معشوقه ها را جمع میکندِ* روی دیوار خیره شد.

ملازمی که او را همراهی میکرد نتوانست جلوی خودش را بگیرد و گفت:
"سرورم ..."

مورونگ لیان با کج خلقی گفت: "چیه؟!"

"یک چیزی راجب این قضیه درست نیست."

مورونگ لیان که از غافگیری های پی درد پی سردرگم شده بود، خشکش زد.
"چی درست نیست؟"

"گو مانگ یک ماه پیش آشپز را مجروح کرد و یک ماه بعد از اون، آشپز از وحشیگری گو مانگ برای فرار استفاده کرد ..." صدای ملازم اهسته شد و با احتیاط به مورونگ لیان نگاه انداخت. "سرورم فکر نمیکنید این اتفاق زیادی تصادفی باشه؟"

مورونگ لیان مدتی سکوت کرد و سپس چشمهایش را تنگ کرد. "میخوای بگی آشپز از قبل برای سو استفاده از گو مانگ برنامه ریزی کرده بوده؟"

"یا شاید... از گو مانگ سو استفاده نشده؟ از اونجا که چنین اتفاقی افتاده،بهترین کار اینه که سرور من بدترین احتمال در نظر بگیرن. فکر می کنید ممکنه گو مانگ از قبل با آشپز در این مورد تبانی کرده باشه؟"

قلب مورونگ لیان فشرده شد.

"آشپز مجروح از کدام کشور اسیر شده؟"

ملازم دقیقاً به همین دلیل نگران شده بود. سرش را پایین انداخت و پاسخ داد: "پادشاهی لیائو."

.....!!!!

او نیز یک اشغال خیانتکار از پادشاهی لیائو بود؟!

عرقی سرد بر پشت مورونگ لیان نشست، چراکه به یاد آورد که گو مانگ... در این لحظه، گو مانگ هنوز در کاخ بود!

از میان تمام فرضیه های احتمالی، او در مورد این یکی نگران بود: اگر گو مانگ واقعاً با آن آشپز سر و سرّی داشت و انها با هم کار می کردند، وقتی یکی توجه همه را به خود جلب می کرد، دیگری ...

حالت چهره مورونگ لیان بلافاصله درهم پیچید. تمام بدنش یخ بست، سپس به طرف باد و برف بیرون قدم برداشت."اسب تندرو بال طلای من را احضار کن! من باید فوراً به کاخ برگردم تا با امپراطور ملاقات کنم!!"

انچه خواهید خواند...

قسمت بعد: چون فقط یه متجاوزه، هیچ احساس وقاری نداره؟

"وانگشو-جون تنهایی تو اتاق یخبندان از گو مانگ بازجویی کرد ، اون سلول پنجره نداره. شیائو لی-زی اصلاً از اوضاع چیزی نمی دونست و نمی خواست بی جهت به شما هشدار بده. ، پس منتظر موند تا وانگشو-جون بیاد بیرون ... و بعد دید که ... گو مانگ... گومانگ ... "

هشتگ # مینی تئاتر:

«او.تی[3] غیر ممکنه»

امپراطور: من گومانگو خلع مقام کردم!

بخش نظرات: مورونگ لیانو بکش!!!

امپراطور: من بلایی سر گو مانگ اوردم که هیچ جایی نداشته باشه بره!

بخش نظرات: مورونگ لیانو جررر بده! تیکه تیکش کن!!!

امپراطور: من کسی بودم که کشتی شی مانگ رو غرق کردم!!! [4]

بخش نظرات: انقدر مورونگ لیانو بزن تا جونش بالا بیاد !!!

امپراطور: .....چه خبره؟ من خیلی سعی کردم مورد تنفر واقع شم، زودباشید بیاید از من متنفر شید!!!

آ-لیان: اعلیحضرت، چطوری تونستید از من خطرناک تر بشیننننن؟![5]... من دکترای تظاهر به طعمه رو دارم ....

*بچه هاااااااا چهارشنبه ۱۳ ژانویه تولد مو شی بودهههههههه!!!!!!!!!!!

تولدت مبارکککککککککک موشیییییییی 😍🎂🎈🎉🎉🎉

---

[3] تو بازیای چینی یه چیزی هست بهش میگن تانک و این پیشتازه و به عنوان طعمه ازش استفاده میشه حالا O.T یا OFF TANK موقعیه که دشمن تورو از تانک اصلی خطرناک تر بدونه و به تو حمله کنه، یعنی بجای اینکه توجهش به طرف طعمه اصلی جلب شه بیاد سمت تو، اوکی؟ حالا اینجا ما (خواننده ها) میشیم دشمن که فعلا امکان نداره مورونگ لیانو ول کنیم بریم سمت امپراطور !😂😂

[4] منظور اینه که از هم جداشون کردم.

[5] فکر میکنم اینجا داره امپراطور مسخره میکنه!